

حمید عنایت و فلسفه هگل

- زبان فارسی ورزیدگی و توانایی بیان مفاهیم فلسفی را دارد .
- کار مترجمان شایسته کم از تألیف و آفرینش نیست .
- هنوز تا سالهای سال ما باید کتاب ترجمه کنیم .
- چرا مسائل عقلی و فکری برای ما مطرح نیست ؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از مسائل دشوار فرهنگ ایرانی ، که گذشت زمان کمکی به حل آن نخواهد کرد، این است که رشته‌های ارتباط آن با گذشته‌ها رساله اش رفته رفته دارد قطع می‌شود ؛ به این معنی که هرچه بیشتر می‌رویم ، از میان نمایندگان و شارحان فرهنگ ایران عدّه‌کسانی که به معارف قدیم ایران علاقه و آشنایی کافی داشته باشند کمتر می‌شود. اگر اشکال کار دانشمندان نسل پیرتر در این بود که از فرهنگ مغرب زمین سر در نمی‌آوردند و در برابر آن خود را گیج می‌دیدند ، در مورد نسل جوان اشکال کار در این است که بیشتر نمایندگان روشنفکران از معارف قدیم بیگانه‌اند. دکتر حمید عنایت در این میان یکی از موارد استثنا است. عنایت دانشمندی است که هم بامبانی معارف قدیم آشنایی کافی دارد، و هم با محیط فرهنگ غربی . ترجمه‌های او از متون فلسفی غرب و مقالات او در باب فلسفه سیاسی و اجتماعی شواهدی است بر این وضع استثنایی او. به این جهت نویسندگان «کتاب امروز» فرصتی را که برای یک گفتگوی مختصر - و نه چندان جلدی - با آقای دکتر عنایت دست داده است مغتنم شمرده‌اند.

کریم امامی - آقای دکتر عنایت ، ممکن است برای آگاهی ما چیزی از تحصیلات خود بگوئید؟

تحصیل در مدرسه ارامنه

حمید عنایت - تحصیلات ابتدایی من پاره پاره بود، بدین معنی که سه دبستان تهران را دیدم. از مدرسه سپهر شروع کردم که مدرسه خصوصی و به اصطلاح «ملی» بود، ولی چون پدرم فرهنگی بود آن زمان ما را از پرداخت شهریه معاف کردند. به کلاس چهارم کمرسیدم مدرسه منحل شد و من و برادرم و شاگردی دیگر را به مدرسه ارامنه فرستادند که در نزدیکی همان مدرسه سپهر بود. دوسالی که در این مدرسه بودم فرصت داد که زبان ارمنی یاد بگیرم.

نجف دریابندری - حالا هم بلدید؟

عنایت - نه ، یادم رفته . ولی از همانجا نسبت به ارمنی ها و به طور کلی نسبت به اقلیتها علاقه پیدا کردم. و این کار از سرزنش خویشان خالی هم نبود. عاقبت این مدرسه را گذاشتم و رفتیم به مدرسه مسلمانان، مدرسه خیام که در توپخانه بود. از محیط آنجا بدم آمد، نه بسبب مسلمانان، بلکه از روش کار و آدمها و معلمان و مباحث آنجا. این بود که باز به مدرسه ارامنه برگشتم تا پایان دوره ابتدایی. متوسطه را در دبیرستان فیروز بهرام شروع کردم .

جهانگیر افکاری - در میان اقلیت زرتشتی.

عنایت - بله ، در میان زرتشتیان . کلاس ششم بودم که گفتند همه سال ششمی های تهران باید در مدرسه دارالفنون جمع شوند. سال ۱۳۲۹ بود، سال ملی شدن نفت ایران. سال آخر دبیرستان را در آنجا گذراندم و به دانشکده حقوق رفتم. پس از سه سال چون در امتحانات دانشکده شاگرد اول شده بودم قرار بود بر طبق قانون به هزینه دولت به خارج بروم. ولی دولت گفت شاگردان اول همه رشته ها بروند جز رشته های سیاسی و ادبی. این بود که ما را فرستادند و دوسالی با داشتن لیسانس سرگردان ماندیم.

افکاری - می شود سالهای ۱۳۳۲ و ۳۳ .

عنایت - بله ، همان سالها بود . از بلاتکلیفی رفته به سفارت ژاپن مترجم شدم. به راستی این دوران برای من همش شادی بود و کار. هیچ فکر نمی کنم آن دوره در زندگی من تکرار شود. در فرنگ هم این قدر به من خوش گذشت.

حسن مرندی - برای چه این قدر خوش بودید؟

عنایت - برای آن که کارم بسیار باب طبع بود. ژاپنی یاد می گرفتم. روی زبانهای

فرانسه و انگلیسی کار می کردم . با آدمهای جورواجور سروکار داشتم. به مجله های سیاسی، فرهنگی، ادبی و هنری می رفتم. خلاصه رفته رفته سررشته دار سفارت ژاپن شده بودم . امامی - این که به سمت مترجم در سفارت ژاپن پذیرفته شده بودید نشان می دهد که در دوره تحصیلی به اندازه کافی فرانسه یا انگلیسی آموخته بودید؟

عنایت - من انگلیسی را پیش خود از سال سوم یا چهارم دبیرستان شروع کردم. دوسه ماه به کلاس خورشید در خیابان منوچهری رفتم و چون دیدم معلمش سوادى ندارد که به شاگردان چیزی یاد بدهد، از نو شروع کردم به خودآموزی ، با هر کوشی بود انگلیسی را یاد گرفتم. متنی را به دلخواه می گرفتم و کتاب لغت را می گذاشتم پهلوی دستم. لغتهایی را که در آن متن نمی دانستم یکی یکی در می آوردم و از بر می کردم. هر لغت را بارها می نوشتم. به بازی و خیابان گردی هم شوقی نداشتم.

ابوالحسن نجفی - فرانسه را چه جور یاد گرفتید؟

عنایت - پس از دو سه سال که به حساب خود دیدم انگلیسی ام خوب شده رفتم به سراغ فرانسه. آخر در ایران آدم زود خودش را کم می کند، چون به دور ویریا نگاه می کند. همه هم تشویقی می کنند. گفتیم حالا که انگلیسی مان «کامل» شده برویم سراغ این زبان.

دریابندری - از این جا باید نتیجه گرفت که آدم هر چه زودتر خود را کم بکند بهتر است ! عنایت - در زبان فرانسه این شانس را آوردم که معلم خوبی تصمیم شد: علی اصغر سروش، در جمعیت دوستداران فرانسه. راستی خوب درس می داد. او مرا به فرانسه علاقمند کرد.

قبیله عالمان دین

دریابندری - عربی را کجا یاد گرفتید؟ عنایت - من از يك خانواده اهل دیانت هستم. پدر بزرگم روحانی و پدرم متدین بود. دوازده ساله بودم که پدرم فوت کرد. پس از او دوسالی محشور مادر بزرگم شدم که پیرزنی باسواد و در معارف قدیمه، قرآن و سنت و حدیث وارد بود. پیرزن برای من مثل معلم بود. می توانم بگویم آموختن عربی را از آن زمان شروع کردم . تا بعدها که به مدرسه ای که دم دروازه شمیران بود رفتم به نام دارالمعلوم عربیه که هنوز هم هست و آقای معممی به اسم نجفی، آنجا تدریس می کرد. از طرفی دوستی داشتم که پسر عادل الدوله بود. او چون می دید من به

عربی علاقه دارم به من الفیه درس می داد، فی سبیل الله .

دریابندری - الفیه ثلثیه را همه فی سبیل الله درس می دهند !

عنایت - بعد نصاب خواندم . قدری سیوطی هم نزد آل آقا خواندم. زمانی هم نزد استاد محمدعلی ناصح ادبیات فارسی می خواندم.

امامی - این تحصیلات همزمان با دوره دانشکده شما بود؟

عنایت - سالهای آخر دبیرستان و دوره دانشگاه.

نجفی - گویا بعد با دکتر کیا درباره لغات دخیل فارسی دوزبان عربی کار کردید؟

عنایت - بله ، در سال دوم دانشکده . سبب آن هم خواندن نوشته های صادق هدایت بود که من مثل جوانهای دیگر آن زمان سخت شیفته آثارش بودم و آثار او نشان می داد که پهلوی می دانند. به ادبیات پیش از اسلام علاقه مند شدم. صادق کیا و محمد مقدم و ذبیح بهروز مرکزی داشتند در خیابان سعدی به نام «ایران و بیخ» در آنجا دوسالی مقداری پهلوی آموختم. نجفی - و آنجا به این نتیجه رسیدید که عربی از فارسی گرفته شده است !

عنایت - نه ، نه . شاید اشاره شما به یکی از تحقیقات صادق کیاست که من هم در تهیه آن سهمی داشتم و به صورت کتابی درآمد به عنوان «قلب در زبان عربی». غرض کلمات منقلوب در این زبان بود. یکی از ایرادهایی که بر زبان عربی گرفته اند این است که وسعت این زبان تا اندازه قابل ملاحظه ای قلابی و تصنعی است. بسیاری کلماتی که به صورت مترادف در این زبان آمده اند، در صورتی که تنها منقلوب هم اند ؛ باخ غضبه و بخاغضبه یعنی خشمش فرو نشست.

دریابندری - مانند کناره و کرانه در فارسی. عنایت - منتهای در عربی این جور کلمات صدها و هزارهاست. یکی دوتا نیست. ما قسمتی از این نمونه ها را در آن کتاب آورده ایم.

دریابندری - فایده این کار چه بود؟

عنایت - فایده اش آن بود که نشان می داد شاید وسعت و غنای کلمات عرب تصنعی باشد. ذهن حقیقتاً به مفاهیم تازه نرسیده تا به کلمات مترادف گوناگون نیاز پیدا شود و برایش لغت بسازد و زبان تطور پیدا کند.

افکاری - این موضوع نشان دهنده آن است که اعراب قبایل وسیع پراکنده ای بوده اند که در زبان تمرکزی نداشته اند. در هیچ فرهنگ فارسی دیوار و دیفال یا گریه و وامشی مرادف نیامده است.

عنایت - بله . چه با این قبیله این لغت را به این شکل به کار می برده و قبیله دیگری

مقلوب آن را. بعد فرهنگ نویسان هم آمده‌اند و همه را به عنوان لغت جمع‌آوری کرده‌اند. دربانندی - به ترتیبی که می‌گویید معنایش این است که مثلاً به قول افکاری اگر دیوار و دیفال به حساب دو کلمه جمع‌آوری شود، بعدها برای دو مفهوم مختلف به کار می‌رود. اما سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا مفهوم به‌وجود می‌آید و سپس برای آن ناچار لغت وضع می‌شود یا جریان برعکس است؟ ظاهراً دسته‌ای معتقدند که مفهوم مؤخر بر لغت است.

عنایت - من هم بر این عقیده‌ام. افکاری - اگر مفهوم مؤخر است به چه دلیل لغت به‌وجود می‌آید؟ دربانندی - لغت بر حسب تصادف به‌وجود می‌آید.

عنایت - ما نمی‌خواهیم درباره سیر تکوین زبان صحبت کنیم. من زبان شناس نیستم. چه‌بسا اصوات و قریادها که از حلقوم آدمی درآمده و هریک بعدها لغت شده است. به قول ویتگشتاین ما اصلاً جهان را از طریق زبان می‌شناسیم. یعنی پس از به‌وجود آمدن زبان است که درک جهان و کائنات برای ما میسر گشته است.

دربانندی - هر چند این نظر ظاهراً مد روز است، هنوز برای من قابل قبول نیست. به نظر من باید اول تصور یعنی Concept به‌وجود بیاید.

مرندی - تصور باچه باید به‌وجود آید؟ کلمه است که آن را به‌وجود می‌آورد. هیچ مفهومی بدون داشتن کلمه قابل تصور است؟ دربانندی - بله. خیال می‌کنم. لازم نیست به سراغ مفاهیم بسیار پیچیده برویم. مفهومی ساده را بدون داشتن کلمه می‌توان تصور کرد. این مثالی است که راسل می‌آورد: فرض کنید دارید از پلکان پایین می‌آیید. خیال می‌کنید پله تمام شده و به زمین صاف رسیده‌اید. پا را طوری می‌گذارید که انگار در سطح است. ناگهان سکندری می‌خورید. خوب، اشتباه کرده‌اید. این مفهوم اشتباه نیازی به کلمه ندارد. البته این Concept ساده

است. این تصور ناشی از وضع ارگانیک شما در ارتباط با واقعیت خارجی است. وضع ارگانیک و ارتباط با زمین Concept است بدون تصور کلمه. پس اگر فرض را بر این بگذاریم که تصورات پیچیده از تصورات ساده تشکیل شده‌اند، و تصورات ساده هم به‌ترتیبی که عرض کردم به‌وجود آمده‌اند، بنابراین چه دلیلی دارد که کلمه مقدم بر مفهوم باشد؟ مرندی - شما همین مفهوم را چگونه می‌توانستید توضیح دهید؟

دربانندی - توضیح را البته بنده با کلمات دادم. ولی اصل قضیه ...

مرندی - در واقع ترکیب معین، کمپوزیسیون معنی از مفهومی‌های سابق و موجود که به‌صورت کلمه بیان شود ...

دربانندی - آیا معنی حرف شما این است که مثلاً شپانزهر قادر به اشتباه کردن روی پله نیست؟ حتماً پله را همیشه درست می‌رود؟ مرندی - نه، ولی معلوم نیست که Concept اشتباه برای شپانزهر همین مفهوم را پیدا کند. دربانندی - معلوم نیست چون ما هیچ وقت نتوانستیم آزمایش کنیم.

عنایت - اگر اجازه بدهید، روی همان نکته اول شما، که مفهوم لغت است، به تجربه کار روزانه خود رجوع کنیم. در ترجمه‌گاه مفهومی به نظرمان می‌رسد که نمی‌دانیم چه لفظی در برابرش بیاوریم. به‌لغات موجود رجوع می‌کنیم و یکی‌را تحکمی انتخاب می‌کنیم و برای نجات خود از مضمضه می‌گوییم بیان مفهومی است که خواسته‌ایم.

نجفی - شما که «تحکمی» را این قدر بجا به‌کار بردید چرا در ترجمه کتاب «لوی استراوس» گذاشته‌اید «دوسرانه»؟

امامی - در این موارد که دنبال واژه‌ای برای یک مفهوم می‌گردید، در واقع جست‌وجو را از واژه‌ای در زبان دیگر شروع کرده‌اید. نجفی - فرض کنید کسی زبان دومی نداند.

دربانندی - به نظر من حرف کریم درست است. در زبان فارسی برای پاره‌ای مفاهیم کلمه خاصی نداریم، و فرض کنید در زبان انگلیسی یا فرانسه کلمه و مفهومی را دارید. پس در فارسی بی‌کلمه‌ای می‌گردید که همان مفهوم را برساند.

عنایت - از مترادف در زبان عبری دور یفتیم. می‌گفتم که دامنه آنها بسیار وسیع است: شارق و شمس و ذکاء و یوح و بیضا، آفتاب. البته این کلمات قلب و مقلوب هم نیست. تنها آدم به فکر می‌افتد که برای خورشید به‌این همه لغت چه حاجت؟ یک جواب این سؤال، همان توضیحی است که افکاری گفت: تعدد اقوام و قبایل پراکنده.

امامی - در زبان انگلیسی مترادف‌ها اختلاف‌های ظریفی با هم دارند. یعنی nuance هستند.

آیا در زبان عربی مترادف‌ها همین حال را دارند؟ عنایت - در کتاب لغت توضیح می‌دهند که مثلاً وابل باران تند و ظل باران ملایم را گویند. گاه برای لغات مختلف شتر و شیر هم چنین توجیهاتی می‌کنند: شیری که شکمش خال دارد، با شیری که دمش سیاه است هم اسم نیستند. ولی جالب این که گاه برای یک اسم یا کلمه چندین مترادف وجود دارد و گاه

یک کلمه دهها معنی می‌دهد و یا معنای مرکب دارد مثلاً مفهوم از در وارد شدن و نشستن و فغان سردادن ممکن است بایک کلمه بیان شود.

دربانندی - این طور که می‌گویید عربها مسئله زبان را هم شلوغ کرده‌اند.

مرندی - می‌خواهم بپرسم آیا زبانی که مثلاً برای بز ماده بز سیاه یک لغت دارد و مثلاً برای بز ماده سر سفید لغت دیگر، فصیحتر و وسیعتر است یا بدوی‌تر؟ عنایت - به نظر من بدوی‌تر.

سیر آفاق

امامی - عذر می‌خواهم. برگردیم به دنباله تحصیلات شما که بنا بود بروید به انگلیس.

عنایت - بالاخره رفته منتها به خرج خودم و در ضمن تحصیل کار کردم. در بی.بی.ئی لندن، مشغول شدم. برای همین هم تحصیلات فوق لیسانس و دکترای من به جای چهارسال شش سال طول کشید. و بالاخره از دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن درجه دکترا گرفتم. رساله دکترای من «درباره تأثیر غرب بر موقعیت عرب» بود که در تهیه آن بیشتر از منابع عربی بهره جسته بودم.

نجفی - گویا پس از گرفتن دکترا بود که برای تدریس به کشورهای افریقایی سفر کردید؟

عنایت - نه، پس از گرفتن دکترا تا سه سال در لندن ماندم. هم در بی.بی.ئی کار می‌کردم هم جای جای درس می‌دادم. در ۱۹۶۵ بود که رفتم به سودان و در دانشگاه آنجا یک سال به زبان انگلیسی تدریس کردم. زیراندازگاه

آنجا کمابیش یک دانشگاه انگلیسی بود. البته حالا خیلی صیغه عربی پیدا کرده است. موضوع درس من «اندیشه‌های سیاسی در اسلام» بود.

من ناگزیر مسائل بسیاری را به عربی بیان می‌کردم. ناچار بودم از قرآن و حدیث و دیگر کتابهای عربی شاهد بیاورم یعنی مجبور بودم عین جمله‌ها را نقل کنم. همین سببی بود تا در محاوره عربی کار کنم و گاه به عربی از دانشجویان سؤال می‌کردم. می‌دانید زبان مکالمه عربی با زبان ادبی آن بسیار تفاوت می‌کند. باری از سودان به انگلستان بازگشتم و از آنجا به ایران آمدم.

امامی - و بلافاصله تشریف بردید به دانشگاه تهران.

عنایت - بله، یکسر.

امامی - خوب آقای عنایت، ترجمه را از کی شروع کردید؟ عنایت - از سال چهارم دبیرستان. اولین

ترجمه‌هایم را می‌فرستادم برای تهران مصور به‌اسم خودم. و گاه کاریکاتوری هم می‌کشیدم و زیر آنها به خط درشت امضاء می‌کردم. سالهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ بود.

افکاری - آقای دکتر، اولین کتابی که ترجمه کردید چه بود؟

عنایت - سه داستان از شاو، جک لندن، گی‌دوموپاسان، دو تا را از انگلیسی و آخری را از فرانسه. بد نیست یادآوری کنم که آقای مجتبی مینوی در کتاب پانزده گفتارش به ترجمه‌های آثار برناردشو به فارسی اشاره می‌کند و کم‌وبیش از همه آنها بد می‌گوید جز درباره ترجمه من از داستان «انتقام مجبزه‌آسا» که از آن نهد گفته نه خوب.

دربابندری - احتمال نمی‌رود که اصلاً آن را ندیده باشد؟

عنایت - امیدوارم اینطور نباشد، به هر حال این سکوت ایشان در آن دوره به من خیلی قوت قلب داد. البته ادعا نمی‌کنم که ترجمه بی‌عیب و نقصی بود. همان وقتی که زیر چاپ بود بیک اشتباه لپی پی‌بردم که در غلطنامه آن را درست کردم. خطای باصره باعث شده بود که یکجا کلمه execrable یعنی

نقرت‌انگیز را excellent یعنی عالی بخوانم و عبارت را وارونه بفهمم. منتها من خود را قانع می‌کردم که چون شاو بذله‌گوست برای خوشمزگی مطلب را وارونه بیان کرده. باری

در غلطنامه به‌موقع نوشتیم: صفحه فلان «عالی نمایشنامه‌ای است» غلط و «نمایشنامه‌نقرت‌انگیزی است» درست است (تظیر این اشتباه لپی را اخیراً در ترجمه کتاب لوی استراوس کردم، یکجا Indian را که به معنای هندی و سرخ-

پوست هردو می‌آید به جای هندی، سرخ‌پوست ترجمه کردم ولی خدا را شکر که این اشتباه فقط یک جا و آنهم در حاشیه‌بندی بود و به سیاق مطلب صدمه نزد). به‌هر تقدیر، برای آن کتاب سه داستان مقدمه‌ای نوشتم. به راستی انسان در جوانی چقدر وقیح است. در آن مقدمه به‌ترجمان ایرانی تاخته بودم.

دربابندری - از جمله به جمالزاده، خوب یادم است.

عنایت - بله، آخر جمالزاده گفته بود در ترجمه، مطالب را باید به‌سبغ ایرانی در آورد.

دربابندری - بله، نوشته بود به فرض اگر نویسندۀ اروپایی بنویسد فلائی سرمیز ناهار دستمال سفره را کرد توی یخه‌اش، مترجم باید ترجمه کند فلائی سرمیز ناهار، بلند آروغ زد تا زشتی حرکت فلائی دستگیر خوانندۀ فارسی شود و گرنه نمی‌فهمد که فلائی آدم بی‌تربیتی بوده است.

امامی - شما بیشتر از انگلیسی ترجمه می‌کنید یا فرانسه؟

عنایت - در همین کتاب سه داستان، پاپا سیمون گی‌دوموپاسان و دیگر کتاب سه آهنگساز را از فرانسه ترجمه کرده‌ام. نمی‌دانم چرا بنای کتابها را بر سه گذاشته بودم. در واقع سه داستان و سه آهنگساز را خود جمع و انتخاب کرده بودم. چاپ اول سیاست ارسطو هم از روی متن فرانسه ترجمه شده است. ولی چاپ دوم آن را یکسر از روی نسخه انگلیسی ترجمه کردم. بیشتر ترجمه‌های من از انگلیسی است.

امامی - برای شما ترجمه از کدام زبان راحتتر است، فرانسه یا انگلیسی؟

عنایت - فرق نمی‌کند. منتها ترجمه پارهای رشته‌ها از فرانسه برایم سخت است. دیگر نوشته‌های ادبی فرانسه را به آسانی نمی‌توانم به فارسی برگردانم. چون نمی‌خوانم عقب افتاده‌ام. ولی متون فلسفی برایم تفاوت نمی‌کند، خواه انگلیسی یا فرانسه، یا عربی. به تازگی به ترجمه از آلمانی هم علاقه‌مند شده‌ام.

نجفی - آلمانی را کی یاد گرفتید؟

عنایت - از سال آخر دانشکده. در انگلستان هم خواندم. بالاخره هم توانستم آلمانی را مانند این سه یاد بگیرم. و برای همین ره‌ایش کردم.

مردنی - حالا چرا این همه زبان می‌خواهید یاد بگیرید؟

عنایت - شاید علتش این ضعف باشد که من از تخصص بدم می‌آید. وقتی روی موضوعی زیاد کار کنم دلزده می‌شوم.

افکاری - مگر Linguiste متخصص نیست؟

عنایت - آخر من Linguiste هم نیستم.

قدسی روی یک زبان کار می‌کنم سیر می‌شوم و سراغ زبان دیگری می‌روم تا حوصله‌ام سر نرود.

دربابندری - نتیجه: اشخاص برای باسواد شدن باید سعی کنند کم حوصله باشند.

عنایت - البته این در دنیای امروز نقطه ضعفی است. چه بسا عمده‌ای بگویند: به! آقا استاد دانشگاه است و می‌گوید از تخصص بدم می‌آید. ولی این که گفتم حقیقت است. من نمی‌دانم شما به افراد واقفاً متخصص برخورد دارید یا نه؟ اینها واقفاً آدمهای ملال‌آوری هستند.

سیر انفس

افکاری - دکتر، شما هر چند روی ده زبان کار کنید باز رشته اصلی‌تان علوم اجتماعی است که در آن تخصص دارید.

عنایت - البته در این ده سال بیشتر روی

فلسفه سیاسی یا اجتماعی و مقداری فلسفه عمومی کار کرده‌ام و به‌این مباحث روز به روز علاقه‌ام بیشتر می‌شود.

امامی - این کارنامه ترجمه‌های جناب‌عالی را که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم ترجمه تاریخ ویل دورانت آخرین ترجمه غیر تخصصی شماست. در این باره چه می‌گویید؟

عنایت - من ترجمه ویل دورانت را بسا اکراه انجام دادم، چون از ویل دورانت خوشم نمی‌آید. ترجمه‌اش را هم سمالی طول دادم. با اصرار دوستان فرانکلینی تمامش کردم. با آن که سعی کردم دقیق باشد از ترجمه‌اش اکنون خوشم نمی‌آید.

امامی - ولی من که نگاه کردم دیدم همانقدر که ویل دورانت سعی کرده انگلیسی زیبایی داشته باشد شما هم سعی کرده‌اید فارسی زیبایی داشته باشد. فارسی محکم‌دارد. کلمات عربی‌اش زیاد نیست. کلماتی هم که باب انشای روز است در آن دیده می‌شود. فکر می‌کنم از نظر یافتن زبان مناسب برای کتاب، موفق بوده‌اید.

عنایت - خوشحالم اگر چنین باشد. برای اولین بار است که چنین چیزی می‌شود. پیش‌تر تشنیدم کسی درباره‌اش حرفی بزند. قبل از آن سیاست ارسطو درآمده بود که درباره‌اش زیاد صحبت شده بود. اما درباره این ترجمه هیچ روزنامه و مجله‌ای چیزی ننوشت. تعریف چندتن از دوستان را هم من پای تعارفهای متداول گذاشتم.

افکاری - از این گذشته در کارهای فلسفی که شما ترجمه می‌کنید فارسی بسیار روان و شیرینی به کار می‌برید که من واقفاً پس از فروغی در زمینه فلسفه تئری دلنشین‌تر از نوشته‌های شما نمی‌بینم. در همین کتاب بنیاد فلسفه سیاسی شما تکه‌های فراوانی هست که تئری هموزن تئری فروغی دارد.

عنایت - این کتاب را در واقع خودم نوشتم. چون برای دانشجو می‌نوشتم در هر بخش علاوه بر نوشته‌های اصلی متفکران مورد بحث کتابهای مختلف خواندم و به زبان خود آنها را تلفیق و خلاصه کردم.

افکاری - در کتاب بنیاد فلسفه سیاسی وعده داده‌اید که جلد دومش را می‌نویسید. در اینجا تا هابس آمده‌اید که همه فیلسوفانی هستند کمابیش جانبدار استبداد و حکومت مطلقه.

عنایت - بله. هابس درست در پایان دوره تاریکی و پیدایش تاریخ اروپا بود. از آن پس دوران آزادیخواهی آغاز می‌شود.

افکاری - گو آن که در این بخش جای جای از دموکراسی بحث می‌شود، ولی واقفاً حرفش هست. پیداست که زندگی بشر هنوز به

رشد قبول دموکراسی نرسیده بوده ، بعدها پای افکاری به میان می آید که تا عصر ما کش پیدا کرده است.

عنايت - بله ، جلد دومش را هم تهیه کرده ام . ولی جلد اول هر چند شماره ثبت کتابخانه ملی را هم داشت دچار ماجرای شد که مرا از چاپ جلد دوم آن دلسرد کرد .

امامی - درباره ترجمه فلسفه هگل چه کار مشکلی بود و پر به درازا کشید ؟

عنايت - فلسفه هگل را من با لذت فراوان و از روی صرافت طبع ترجمه کردم . یکی آن که متن انگلیسی آن بسیار روشن بود . و همین تعارضی که میان روشنائی سبک نویسنده (ستیس) با تاریکی فلسفه هگل وجود داشت بیشتر مرا به کار تشویق می کرد . ترجمه آن چندان طولی نکشید . یک سال و خرده ای کار مداوم ... پس از ماشین شدن ترجمه باز روی آن مدتی کار کردم . در چاپخانه هم زیاد وقت روی آن گذاشتم . به این ترتیب از شروع ترجمه تا نشر کتاب پیوسته روی آن کار کردم و این از دوسال متجاوز بود . هنوز هم که هنوز است روی آن متن کار می کنم . گاه به اصطلاحاتی برمی خورم که یادداشت می کنم . دچار این وسواسم که اگر این کلمه را به جای فلان کلمه به کار می بردم ترجمه روشنتر در می آمد .

ترجمه فلسفه

دریابندری - می خواهم درباره ترجمه فلسفه مسئله ای را مطرح کنم . شما با سلیقه بعضی از حضرات آشنا هستید . شاید بتوان قضیه را این جور خلاصه کرد که آوردن مفاهیمی را از زبان خارجی به فارسی یا بیان فلسفه جدیدی را در اروپا که در فارسی سابقه ندارد ، با تاریخ و سابقه کلمات درهم می آمیزند . این به واقع مشکلاتی را پیش می آورد که من تصور می کنم در بحثهای حضرات همچنان تاریک است . به نظر شما آیا واقعا می شود با مسائل فلسفه این جور برخوردی داشت؟ یا به عبارت دیگر باید مفهوم را گرفت و هر کلمه ای را که در فارسی برای آن مناسب یافتیم برای ادای مطلب به کار ببریم . من کمابیش این کار را می کنم . شما چه نظری دارید ؟

عنايت - بگذارید حرف آخر را اول بزنم . سلیقه من در کار ترجمه به سلیقه شما نزدیک است . اجازه بدهید در توجیه این شیوه نظر خود را بدهم . اولاً زبان فلسفه در نزد هر قوم و هر فرهنگی زبانی است خاص . یعنی نه تنها از زبان عامه جداست از زبان باسوادان هم جداست . در اروپا هم جز این نبوده است . منتها در اروپا زبان روشنفکرانه غیر فلسفی ،

یعنی روشنفکرانی که به معنی اخص کلمه فیلسوف نبوده اند ، از برکت آزادی بحث و مناقشه و کار پیوسته ، رشد و قوام یافته و پربار شده و خود را به زبان فلسفه بسیار نزدیک کرده است . در نتیجه در میان فرهنگ باسوادان یا اقلیت متفکر ، زبان فلسفی و زبان غیر فلسفی تا اندازه بسیار بسوی هم گراییده اند . در زبان فارسی وضع به این قرار نبوده است .

دریابندری - اجازه بدهید . اینجا من اشکالی دارم . این وضعی که می گوئید آیا تازگی دارد یا از سابق بوده است ؟ به نظر من در سابق شکاف به این بزرگی نبوده است . یعنی میان زبان روشنفکران یا فیلسوفان چنین خندقی وجود نداشته است . به عبارت دیگر اهل معرفت و مردمان با فرهنگ با مفاهیم فلسفی و اصطلاحات آن بیگانه نبوده اند .

عنايت - ایران را می گوئید ؟

دریابندری - بله ، این شکاف میان دو زبان حاصل چاپ ترجمه های مفلوط و هجوم فرهنگ غرب است که در دوره های اخیر پیش آمده است . زبانی رواج پیدا کرده جدا از زبان متصل به فلسفه و از آن فاصله گرفته است .

عنايت - صحبت شما مربوط می شود به چند دهه اخیر . در سورتی که حرف من بیشتر به عقب برمی گردد . اطلاع دارید که در میان مسلمانان قرنهای فلسفه مطرود بود و کفر شمرده می شد . از این حیث وضع شیعیان بسیار معقولتر از اهل سنت بود . چنان که سنی ها از زمان این رشد اتدلسی یعنی از قرن ششم هجری به بعد دیگر فیلسوفی همیایه بزرگان حکمت قدیم به خود ندیدند تا قرن سیزدهم هجری (۱۹ میلادی) . ولی شیعه فلسفه را محکوم نکرد و سنت تفکر فلسفی را نگاه داشت . باین همه در میان شیعه هم نظر بر این بود که آثار فلسفی باید به زبانی باشد که عوام بفهمند . زیرا ممکن است آن را بد بفهمند و این بد فهمیدن در ایمان شان رخنه اندازد و آن را متزلزل کند . دلیل دیگری هم برای دشواری نوشتن فلسفی می آوردند و آن این که دشواری زبان فلسفی سبب می شود تا دوستداران فلسفه مجبور شوند برای فهم مطلب زحمت بکشند و آن را آسان نگیرند . باری ، این سابقه دشواری نویسی خواه در میان سنی ها و خواه در میان شیعیان سبب شد که زبان فلسفه از زبان اهل فضل به نحو عام جدا شود و زبانی ازوتربك *ésotérique* یعنی زبان اهل راز باشد . تا می رسیم به عصر حاضر ، و همان اوضاعی که آقای دریابندری به آن اشاره کردند . به نظر من ، ما باید در عین بهره وری از سابقه ، خود را در قید سابقه حبس نکنیم . اگر برای پاره ای مفاهیم لغاتی وجود دارد که از ذهنها دور و مشکل شده دیگر اسرار برای حفظ آنها چه لزومی دارد ؟

چرا برای خود محظور بترسیم ؟ مطلب را تا جایی که می توان باید به روشنی بیان کرد ، هر چند مجبور شویم از سابقه سنت لغت چشم ببوشیم . اینجا است که من با سلیقه کسانی که پایبند الفاظ و اصطلاحات کهنه هستند موافق نیستم . بحثی نیست که پاره ای از اصطلاحات منطقی باید حفظ شود مانند صغری و کبری و مقدمه و نتیجه و قضیه شرطی و حملی و غیره ... ولی برای مثال چرا باید به سیاق نویسنده دره التاج قرن هفتم هجری بگوییم : « حمل وجود بر موجودات برمواطات نیست بلکه به تشکیک است . » به جای آن اگر بگوییم « مفهوم وجود بر مصداقهای آن به طور یکسان اطلاق نمی شود » به کجای مطلب آسیب رسیده است ؟

... و ترجمه به طور کلی

امامی - خوب آقای دکتر ، اجازه می فرمایید بنده بیرسم شما از ترجمه چه تصویری دارید ؟ افکاری - ترجمه به طور کلی ؟

عنايت - همین ، ترجمه بستگی دارد به نوع کار و رشته اش . ترجمه یادویی است یا فلسفی یا علمی . ترجمه علمی را کنار می - گذاریم چون به کار من مربوط نمی شود . اما در ترجمه ادبی من طرفدار دقت کامل و حفظ شیوه بیان نویسنده ام . در این هیچ گونه انحرافی جایز نیست مگر در جایی که در زبان دوم اصلا مفهوم نباشد . تنها باین شیوه است که خواننده به سبک نویسنده اصلی آشنا می شود و از این گذشته از فرهنگ بیگانه ، از عادات ، از اخلاقیات و حساسیتهای ملت های دیگر آگاهی پیدا می کند . اما در مورد ترجمه های فلسفی ، علوم اجتماعی ، تاریخی و سیاسی ... من فکر می کنم دست مترجم می تواند بازتر باشد زیرا اینجا غرض معرفی سبک نویسنده نیست ، غرض نقل فکر و مطلب است .

امامی - بنابراین شما در رشته خود احياناً اقتباس را می پذیرید؟ مثلاً برگرداندن پاره ای مثالهای بیگانه به مثالهای ایرانی . عنايت - بله ، به نظر من پاره ای از کتابهای فلسفی و اجتماعی که به فارسی برگشته برای همین نامفهوم است که مترجم خواسته مطلب به دقت ترجمه شود و بیان نویسنده عیناً به فارسی درآید . در نتیجه ترجمه نامفهوم شده است . البته در اینجا منظورم برخی از ترجمه های خوب است ، ترجمه های بد که جای خود دارد . نکته دیگر : من وقتی از انگلیسی بازگشتم خیال می کردم دوران ترجمه در ایران بسرآمده است و دیگر اهل فضل و قلم باید به تالیف بپردازند . اما وقتی در مؤسسه فرانکلین مشغول ادیت و مقابله ترجمه ها شدم می بردم

ترجمه‌هایی که به چاپ رسیده چقدر ناقص و مغلوط بوده است. و به این نتیجه رسیدم که هنوز تا سالهای سال باید کتاب به فارسی ترجمه شود تا ترجمه‌های درست و خوب ترجمه‌های قلابی را از گردونه خارج کند. البته ترجمه زحمت نامآجوری است و غالباً اهل‌سواد مترجم را تحقیر می‌کنند که از خود حرفی ندارد بزند. من برخلاف آنان بر آنم که ترجمه به زبان فارسی نوعی آفرینش و هنر است. در زبانهای اروپایی که فرهنگهای مبدون و اصطلاحات جا افتاده کافی دارند و کتابهای عمده از قرنهای پیش به زبانهای مختلف ترجمه و نشر شده است ترجمه چندان هنری نیست. در زبان فارسی این تسهیلات در کار نیست و مترجم همه نکات را باید به همت و ابتکار خود پیدا کند. البته لغت داریم، صحبت قتر لغوی نیست...

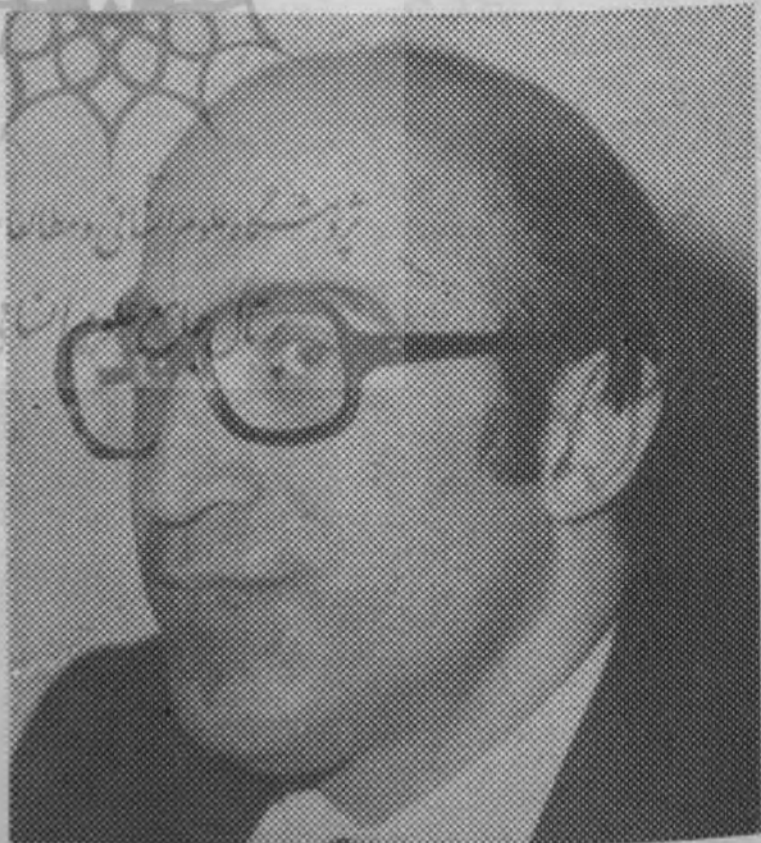
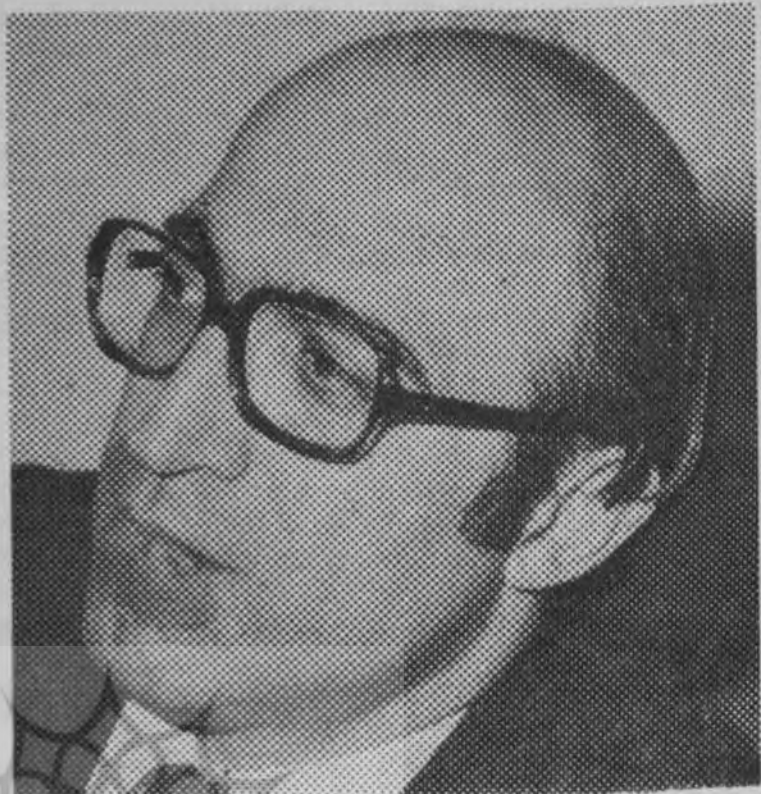
افکاری - صحبت قبول شدن و جا افتادن لغت است.

عنايت - هنوز معنای دقیق بسیاری از اصطلاحات و واژه‌های اصلی در علوم و فلسفه معین نشده. از این‌رو کار مترجم فارسی‌زبان چند برابر دشوارتر از مترجم فرنگی است. مترجمان فرنگی هم از روی اصناف نام خود را در ترجمه‌ها با حروف ریز و گاه ناپیدا در صفحات داخلی کتاب جای می‌دهند ندروی جلد. در ایران حق همین است که نام مترجم بر روی جلد با حروف درشت و در کنار مؤلف بیاید زیرا همانطور که گفتم کار مترجمان کم از تألیف و آفرینش نیست.

دربابندری - من بسا شما کاملاً موافقم، منتها ترجمه واقماً کمی به مرحله آفرینش می‌رسد؛ اصلاً در فارسی چندتا ترجمه خوب چراغ داریم؟

عنايت - درست است. باید جمله خود را اینطور تصحیح کنیم که ترجمه خوب و شایسته نوعی تألیف و آفرینش است نه ترجمه پیش پا افتاده و سرسری که از تصدق سر نام نویسنده به چاپ می‌رسد. به قول انکاری ترجمه‌های ماندنی. این نوع ترجمه‌ها خیلی با ارزشتر از معادل خود در زبانهای اروپایی هستند. اما در باره ترجمه‌های خوب فارسی که پرسیدید، لابد باز باید کارهای حاضران را کنار بگذاریم؟ در زمینه کار خودم از فروغی که بگذریم ترجمه‌های محمود ستاعی و یحیی مهدوی و بزرگهر و امیر حسین آریایبور را در شمار بهترین کارها می‌دانم. هرلنی - با مقیاسهایی که خود شما دادید ترجمه‌های آقای بزرگهر در ردیف ماندنیها قرار نمی‌گیرد.

عنايت - البته باید نسبی و قیاسی داوری کرد. دربابتندری - ترجمه‌های بزرگهر بدون



شك ترجمه‌های درستی است. خیال می‌کنم اگر آنها را با اصل تطبیق کنند....
عنایت - من تطبیق کرده‌ام، خوب و دقیق است.

دریابندری - به حال ترجمه‌های دقیقی است منتها فهمش مشکل است.

عنایت - من ترجمه‌های بزرگمهر را خوب می‌دانم. اما وقتی آن را به دست جوان تحصیلکرده و کتابخوان هم بدهیم نمی‌فهمد. دریابندری - بزرگمهر گفته است که من مسئول بیسوادی خوانندگانم نیستم. خوب، چون آقای دکتر حمید عنایت هم شخص بیسوادی نیست بنابراین ترجمه آقای بزرگمهر را می‌خواند و می‌فهمد. ولی در میان خوانندگان او چند تا عنایت هست؟ همه که تا این اندازه سواد ندارند. اصولاً کتاب که برای اشخاص خیلی دانشمند نوشته نمی‌شود.

مرتضی - از این بالاتر، کتاب که برای این دسته خوانندگان «ترجمه» نمی‌شود.

دریابندری - بله، «ترجمه» برای اینها نیست. عنایت - درست است. در زبانهای فرنگی بعضی کتابها اصولاً برای ساده کردن مطالب فلسفی نوشته شده است. بدبختانه بسیاری از اینها طوری به فارسی ترجمه شده که با وجود دقت و دانایی مترجم مطلب پیچیده‌تر شده است زیرا مترجم به معدودی اهل فن نظر داشته است.

مرتضی - این فایده ندارد. زمانی من از موسسه فرانکلین کتاب «تبادل حیاتی» تألیف کارل مینگر Karl Meninger را برای ترجمه گرفتم. سه چهار ماهی زیر و رویش کردم تا زبانش را گیر آوردم. ۶۰ صفحه‌ای هم از آن را ترجمه کردم. بعد به این نتیجه رسیدم که اگر کسی بخواهد این ترجمه را بخواند برایش راحتتر است که برود کتاب را به زبان اصلی بخواند. ترجمه کردن کتابی که خواننده متعارف فارسی از آن سردرناورد به چه کار می‌آید؟ به نظر بنده ترجمه متون فلسفی به فارسی به شیوه‌ای که تنها امثال آقای دکتر حمید عنایت آن را بفهمند کاری است عبث.

عنایت - از مترجمان برجسته انگشت شماری که بگذریم به افرادی می‌رسیم که خودشان نفهمیده‌اند چه نوشته‌اند. به این ترتیب ناگزیر قضاوت باید نسبی باشد.

دریابندری - آقای عنایت، پاره‌ای خیال می‌کنند ترجمه فلسفه کار مشکلی است، من فکر می‌کنم هیچ اینطور نیست. شما چه نظری دارید؟

عنایت - شما از چهره آن را آسان می‌دانید؟

دریابندری - از این رو که یا مترجمی فلسفه

می‌داند یا نمی‌داند. اگر فلسفه بداند ترجمه مطلب کاری ندارد. اما اگر فلسفه نداند نه تنها مشکل بلکه مجال است. و غرض از آسان بودن بیشتر آن است که زبان فارسی از جمله زمینه‌هایی که در آن بخوبی می‌تواند ادای مقصود کند یکی فلسفه است. البته زمینه‌هایی هم هست که در فارسی بسیار سخت می‌توان به آن نزدیک شد...

مرتضی - مانند استیک.

دریابندری - مثلاً. اما در فلسفه زبان فارسی آقدر ورزیده است و لغت و اصطلاح دارد که کار دشوار نشود. نه تنها در لغت بلکه در نحوه بیان و در زبان مشترک نویسندگان خواننده، تفاهم هست. این امتیاز برای زبان فارسی وجود دارد، در صورتی که در زمینه‌های زیبای شناسی و هنر اگر هم لغت باشد میان خواننده و نویسنده زبان مشترک وجود ندارد.

عنایت - اگر غرض این است که زبان فارسی بالقوه توانایی بیان فلسفه را دارد و مشکل مترجم تنها یافتن تعابیر و اصطلاحات درست فلسفی است با شما موافقم. اما این حقیقت را فراموش نکنیم که ترجمه متون فلسفی نه تنها به فارسی که به زبانهای اروپایی هم مشکل است. نه تنها باید در مباحث فلسفی و اصطلاحات و کلمات احاطه داشت بلکه تمرکز ذهنی فوق‌العاده‌ای هم لازم است. اشکال دیگر کار در آن است که پاره‌ای از فیلسوفان اصطلاحات متعارف را به معنایی کاملاً جدید به کار می‌برند.

دریابندری - این را قبول دارم.

افکاری - تمرکز ذهنی که اشاره کردید تأیید حرف آقای دریابندری است زیرا از این نظر باز در مقام مقایسه ترجمه فلسفه از ترجمه يك اثر ادبی آسانتر می‌شود.

دریابندری - من خیال می‌کنم هر ترجمه جدی و اساسی آمادگی خاص یعنی استعداد معینی می‌خواهد. در ترجمه کار ادبی مترجم حتماً باید ذوق و قریحه ادبی داشته باشد تا از عهده برآید. گاه ترجمه يك رمان یا داستان کوتاه واقعاً دشوار است و اگر مترجم جنبه خاصی نداشته باشد از عهده برنخواهد آمد. آدم پیاده‌ای که سروکارش با فلسفه نبوده، طبیعی است به اولین جمله درمی‌ماند که مثلاً مقصود از Substance یا existence چیست. اما اگر واقعاً با این مفاهیم آشنا باشد دیگر برگرداندن مطلب به فارسی کاری نخواهد داشت.

عنایت - قبول دارم. زبان فارسی وسعت و غنای لازم برای بیان مفاهیم علوم اجتماعی و فلسفه را دارد، منتها باید اصطلاحات موجود روشتنر و پاکیزه‌تر شود و در کاربرد اصطلاحات

جا افتاده قدیمی باید با احتیاط عمل کرد زیرا چه بسا معنی آنها با مفاهیم مورد نظر ما در معارف امروزی فرق داشته باشد.

دریابندری - به نظر شما کدام اثر فلسفی باید حتماً و به زودی به فارسی ترجمه شود و به قول افکاری جایش خالی است؟

عنایت - با توجه به این که بیشتر آثار مهم فلسفی دنیا هنوز به فارسی ترجمه نشده و بیشتر ترجمه‌ها نوشته‌های دست دوم و شرح و تفصیل برمتون اصلی بوده است و نیز با توجه به اینکه متون فلسفی هم یکی دو تا نیست، این که ترجمه کدام يك را باید جلو انداخت بستگی دارد به ...

دریابندری - منظورم همین شرحها و تاریخهای فلسفه است و گرنه ترجمه متون فلسفی کار عظیمی است که باید در طول زمان انجام شود.

عنایت - آنچه فی‌المجلس به خاطر می‌آید یکی کتاب «کوژو» درباره هگل است. دیگری کتابی است از «لویت» به نام «از هگل تا نیچه». کتاب «میراث روشنفکری غرب» از بارانفسکی هم ترجمه کردنی است.

امامی - شما حالا مشغول ترجمه‌های هستید؟ عنایت - نه. کتابی از هگل به نام «عقل در تاریخ» را دست گرفتم و بعد کنارش گذاشتم. امامی - لابد از آلمانی؟

عنایت - بله از آلمانی. با آن که کوچک است نیمه‌کاره گذاشتمش.

نجفی - شما «تقد عقل دیالکتیکی» سارتر را خوانده‌اید؟

عنایت - درست نه. زیرا کتاب بسیار دشواری است. واقعاً فهم پاره‌ای مطالبش برایم مشکل است.

مکاتب فلسفی نو

دریابندری - از مکاتب فلسفی نو مکتبسی هست که شما به آن تعلق خاطر دارید داشته باشید؟ نه به سیاق سابق نوعی سرسپردگی به شخص یا مکتب. منظورم این است که انسان گاهی حس می‌کند که حرفهای مکتب یا دسته خاصی از فلاسفه را بهتر می‌فهمد، مثلاً من خود حرفهای فلاسفه حلقه وین را راحتتر درک می‌کنم تا سارتر و هم‌مسلکانش. حس می‌کنم نمی‌توانم جای این دسته بایستم.

عنایت - با این توضیحی که دادید من حرفهای مارکوز و شاگردانش را بهتر و راحتتر می‌فهمم، بخصوص با رمینگتون مور. از نوشته‌های اینان که به فلسفه اجتماعی مربوط می‌شود لذت می‌برم.

دریابندری - آیا میل دارید برداشتی، ناچار سطحی، از حرفهای این حضرات برای ما نقل کنید؟

عنایت - مطابق آنچه من می‌فهم مارکوز و یارانش بیشتر به تمدن تکنولوژیک، آن هم در سطح پیشرفته، نظر دارند. این تمدن البته بر حسب ملی خاصی ندارد. چه شوروی و چه آمریکا از این سطح عالی تکنیک برخوردارند. مارکوز و یارانش در واقع زیانها و مضائب این درجه تمدن زندگی بشر را آشکار می‌نمایند و برای رهایی راه نشان می‌دهند. اما مخاطب مارکوز و یارانش جهان سوم نیست مگر آنجا که هشدار می‌دهند که عاقبت صنعتی شدن اگر کتر بروید تباهی و مصیبت است. اگر در کشور های عقبمانده جهان سوم حرفهای مارکوز جز این تعبیر شود گمراه کننده و ناپجاست. مثل آن که برای آدم گرسنه زیانهای پرخوری را متذکر شوند. نوشته‌های مارکوز دقیقاً روی شوروی و آمریکا یا کشورهای همتراز دور می‌زند، روی بوروکراسی، از خود بیگانگی بشر، ماشینی شدن افکار، وسواس مصرف، از میان رفتن خصلت منفی تفکر در آمریکا و شوروی، جذب شدن افکار منفی در دستگاههای حاکم، و به قول خودش خستی شدن افساد... بنابه استدلال مارکوز امروزه در آن جوامع دستگاههای پرزور و زرحکومت، همه منایع و مظاهر تفکر منفی را در خود جذب کرده‌اند. آنجا که نوشته‌های لینن و مارکس را در همجا آسان می‌توان خرید یا در ادبیات و تلویزیونها می‌توان درباره آنها بحث کرد دیگر این نوشته‌ها نمی‌تواند آنتی تر دستگاه باشد.

افکاری - نظر شما درباره روشنفکران ایران و دیدشان درباره فلسفه‌های غرب چیست؟
عنایت - به عقیده من روشنفکران ما به علت‌های تاریخی و اجتماعی از فرهنگ و تفکر ایرانی بیگانه شده‌اند. ما علت‌های عقبماندگی را از مشروطه به این طرف جست و گریخته بررسی کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که یکی از علت‌ها دین بوده است و بر روی هرچه بدان مربوط می‌شد مانند معارف دینی و تاریخ و فلسفه و فرهنگ تا جایی که به مباحث دین ربط داشت خط بطلان کشیدیم و از فرهنگ کهن خود بی‌زاری جستیم. پس از انقلاب مشروطه از رنسانس ادبی که بگذریم کوششهای ذهنی و فکری و فرهنگی و فلسفی پیشینیان را به دست فراموشی سپردیم. روشنفکران و باسوادان ما غالباً از هر چه صفت اسلامی داشت دوری جستند زیرا این مباحث به نظر آنان بوی کهنگی و جمود و ارتجاع می‌داد. به نظر بنده اهل تفکر باید سنت‌های فکری گذشتگان را با همه عیبهایش مطالعه و دنبال و نقد کنند. این کاری است که در شرق، تا اندازه‌ای هندوها و مصرها و مسیحیان عرب شام کرده‌اند و به نقد فکر

گذشتگان خود پرداخته‌اند. اینها چندان پروای نتیجه کار خود را نداشته‌اند زیرا بر روشنفکران آینده است که از این بررسیها بهره برداری و نتیجه‌گیری کنند. این کاری است که ما در ایران نکرده‌ایم. تازه ده پانزده سالی است که در محافل روشنفکری به شکل آبرومندان از فلسفه اسلامی بحث می‌شود و کسانی که آن را باب کرده‌اند درس خواندگان مغرب زمین اند. ولی کار آنان هنوز چندان پیشرفتی نکرده است. حاصل کلام آن که روشنفکران ما از خود بیگانه شده‌اند، به معنای فرهنگی آن. همه زور آورده‌اند به طرف تمدن و فرهنگ غرب. خود من هم یکی از آنها. ما تصور می‌کنیم حالا که دنیا با این شتاب در تغییر است باید بیستیم ملت‌های پیشرو چه مائلی را طرح و چه راه‌هایی پیشنهاد می‌کنند. فرض کلی این است که این مسائل حادتر از مسائل خودمانی است. در نتیجه از گذشته پاک بریده‌ایم. اینجا می‌خواهم بگویم روشنفکر برجسته و برگزیده‌ما اگر چه بسیار دانا و روشن بین باشد نهایت می‌تواند در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه غربی گزارش دهنده و پژوهشگری خوب باشد، یعنی آنچه را متفکران غرب گفته‌اند و نوشته‌اند درست و روشن نقل کند. به نظر بنده اجتهاد کردن در زمینه فلسفه‌های غربی هنوز در حد ما نیست. لااقل ما نمی‌توانیم حکم بدهیم که فلان فیلسوف و متفکر غربی در عقیده‌ای که راجع به فرهنگ یا جامعه خود دارد برحق است یا نه.

اجتهاد یا تقلید

نجفی - به نظر شما در زمینه مسائل اسلامی و شرقی اجتهاد کردن در حد ما هست؟ آیا سطح معلومات کنونی در دانشگاهها و دیگر مراکز فرهنگی چنین اجازته‌ای را می‌دهد؟
عنایت - نه، نیست. ولی مایه‌اش را داریم. روشنفکر ایرانی بالاخره به فرهنگی تعلق دارد که زمینه و بستر آن مسائل است. به کتاب و مرجع دسترسی دارد. و به اشخاصی که در این معارف و فلسفه‌های قدیم تبحر دارند. از این رو امکان اظهار نظر و داوری مستقل در این زمینه‌ها بیشتر است و لازمت. شاید این حرف به مذاق ایرانیانی که در زمینه مکتبهای فکری غرب فیلسوف شناخته شده‌اند یا خود را فیلسوف می‌پندارند خوش نیاید، ولی این آقایان بهتر است اول برای ما با صداقت و روشنی توضیح دهند که فیلسوفان غربی چه گفته‌اند. اجتهاد پیش کشان.
نجفی - به نظر شما در وهله اول چه دست آثار

فکری غرب باید به فارسی ترجمه شود؟
عنایت - باز اگر فلسفه اجتماعی که به تصویلات خود من نزدیک است منظور ما باشد باید جواب بدهم: بسته است به بیان فیلسوفان. بهتر است متون روشن و قابل فهم زودتر ترجمه شود، مانند «سیاست» ارسطو یا «جمهوری» افلاطون. اما متفکران و فیلسوفانی هم هستند که گفتارشان دشوار و پیچیده است. به نظر من ترجمه این دست آثار را باید به آینده دورتری وا گذاشت. مانند هگل یا استراوس و حتی مارکوز. مفیدتر آن است که ابتداء به شرح فلسفه ایشان همت گماشت. منظورم نه آن است که در همه موارد خود شارح شویم، بلکه به ترجمه تفسیرها و شرح فلسفه‌ها بپردازیم.

افکاری - به نظر بنده دشوار می‌توان تعیین کرد که کدام کتاب را از نظر جامعه ایران باید مقدم شرد. يك نفر مترجم ممکن است برای برنامۀ شخصی خود چنین روشی پیش گیرد. بنده فکر می‌کنم اگر کانت به فارسی برگشته برای آن است که ما کانت شناس نداریم. ما متخصصانی که فیلسوفی را درست شناخته و آثار و افکارش را زیر و رو کرده باشند و جرئت دست زدن به ترجمه کارهایش را بکنند نداشته‌ایم و نداریم.

عنایت - بله، درست است. من حتی چشم آب نمی‌خورم که متون عمده به فارسی برگردد و قابل فهم باشد. این مشکل منحصر به ما نیست، در زبانهای پیشرفته اروپایی نیز وجود دارد. برای مثال ترجمه‌هایی که از آثار هگل به انگلیسی شده مورد عنایت کسانی است که به مناسبتی می‌خواهند عین مطلبی را از زبان خود فیلسوف نقل کنند.

نجفی - خود شما در آرزوی ترجمه چه اثری و از کدام فیلسوف هستید؟
عنایت - کتابی است که هم اکنون به دست دارم. نویسنده آن هیبولیت، از هگل‌شناسان بنام است. کتابی است درباره مارکس و هگل. سلیقه بنده در حال حاضر این است که آنچه به فارسی ترجمه می‌شود باید نه فلسفه محض باشد نه مسائل عملی محض. مباحث فلسفه اجتماعی حد فاصل میان این دو است. در این سئواله اخیر گرایش جالبی در مغرب زمین پیدا شده که بازگشت به مارکس و هگل و بازنگری و ارزشیابی تازه این آثار و تطبیق آنها با مسائل اجتماعی امروز است. رهبران این گرایش نه چون هگل در ملکوت سیر می‌کنند نه چون برخی مارکسیست‌های مبتذل و سطحی به مسائل زودگذر علمی و روزمره می‌پردازند و مبانی نظری را به کنار می‌گذارند. این هیبولیت یکی از آنهاست. یکی دیگر هم

«لویت» همان مؤلف «ازهگل تا نیچه» است .
و دیگری کوژو است که معلم سارتر بود . تا
می‌رسیم به مارکوز. من فکر می‌کنم نام این
مقوله را می‌توان فلسفه اجتماعی گذاشت، که
شامل تئوری و پراتیک می‌شود .
اعامی - آقای عنایت، فکر نمی‌کنید که
دسته‌ای از دانشمندان و روشنفکران و مردان
اهل قلم ما به علت توجه به امور مادی از مسائل
فکری و علمی پرت افتاده‌اند ؟
عنایت - کاملاً درست است . در تاریخ امریکا

هم از قرن نوزدهم تا دوران روزولت را دوران
Anti-intellectualism نامگذاری کرده‌اند.
برای آن جریان و آن دوره فلسفه‌ای هم
ساختند . احتیاج به رشد اقتصادی و پیشرفت
سبب به وجود آمدن این فلسفه شد .
دریابندری - منظورتان فلسفه پراگماتیسم
است ؟
عنایت - بله ، این یکی از جلوه‌های آن
ایدئولوژی بود که از تلاشهای مادی وسودآور
و محسوس پیروی می‌کرد .

دریابندری - این مسئله جالبی است که در
جامعه‌ای مثل امریکا وقتی يك جریان
زند تعلقی هم پیش بیاید برایش میانی عقلی
درست می‌کنند . مثل آن است که برای ما
اصولاً مسائل عقلی و فکری منتفی شده است .
چرا این جور است ؟
عنایت - چرایش روشن است . بدون
بحث و جدال و برخورد آراء و عقاید به تعقل
و تفکر نمی‌توان رسید. □

آثار نشریافته حمید عنایت

		الف) ترجمه	
۱۳۳۳	Shaw, <i>The Miraculous Revenge</i> Maupassant, <i>Le Papa de Simon</i> London, <i>The Strength of the Strong</i>	برناردشا گی‌دوموپاسان جاک لندن	۱ سه داستان : انتقام معجزه‌آسا بابای سیمون نیروی نیرومندان
مفیع‌لیشاه، ۱۳۳۴ ۲ج، کتابهای جیبی، ۱۳۴۶	Romain Roland, <i>Les musiciens d'aujourd'hui;</i> <i>Les musiciens d'autrefois</i>	ترجمه از دو مجموعه رومن رولان	۲ سه آهنگساز : موزار، برلیوز، واگنر
نیل، ۱۳۳۷ ۲ج، باتجدیدنظر، کتابهای جیبی، ۱۳۴۹	Aristotle's <i>Politics</i>	ارسطو	۳ سیاست برگرداننده از ترجمه‌های انگلیسی، فرانسه، و عربی
اقبال، ۱۳۴۱	Will Durant, <i>Caesar and Christ, Vol. 3</i> <i>of The Story of Civilization, Kk, I</i>	ویل دورانت	۴ قیصر و مسیح کتاب سوم «تاریخ تمدن»، بخش اول
کتابهای جیبی، ۱۳۴۸	W. T. Stace, <i>The Philosophy of Hegel</i>	و. ت. ستیس	۵ فلسفه هگل
خوارزمی، ۱۳۴۸	David Hume, <i>The Natural History of Religion</i>	دیوید هیوم	۶ تاریخ طبیعی دین
خوارزمی، ۱۳۵۰	Edmund Leach, <i>Levi-Strauss</i>	ادموند لیچ	۷ لوی استروس

ب) تألیف

- ۱ بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، انتشارات فرمند، ۱۳۴۹
- ۲ جهانی از خود بیگانه، انتشارات فرمند، ۱۳۴۹
- ۳ اسلام و سوسیالیسم در مصر، انتشارات موج، ۱۳۵۰

و نیز چهار مقاله به زبان انگلیسی در مجله 'Middle Eastern Studies' چاپ لندن، و در *The Muslim World*



نمونه‌ای از اصل «فلسفه هگل» و ترجمه آن

71. Philosophers have disputed whether the explanation of the universe is to be found in matter or mind, in an inscrutable first cause, or in an intelligent Creator. But the first question which ought to be settled is, what is explanation? When we demand that the universe shall be explained, what is it that we wish to know about the universe?

Now an isolated fact is usually said to be explained when its cause has been discovered. And if its cause cannot be ascertained, it is said to be an unexplained fact. My cold feet are explained by the existence of a draught. But we cannot explain the universe in this way. If the universe could be said to have a cause, then either that cause is the effect of a prior cause, or it is not. Either the chain of causes extends back in an infinite series, or there is somewhere a "first cause" which is not the effect of any prior cause. If the series is infinite, then no final and ultimate explanation is to be found. If there is a first cause, then this first cause is itself an unexplained fact. If by explaining a thing we mean assigning a cause for it, then a first cause is by hypothesis unexplained and inexplicable, since we cannot assign any prior cause to it. To explain the universe by something which is itself an ultimate mystery is surely no explanation.

Stace, *Philosophy of Hegel*, Dover, New York pp. 50-51

۷۱ - فیلسوفان بر سر این نکته اختلاف داشته‌اند که آیا آنچه کائنات را توضیح می‌کند ماده است یا ذهن یا علت‌العللی نایافتنی و یا آفریدگاری فرزانه. ولی مسأله‌ای که پیش از همه اینها باید فیصله یابد این است که اصلاً توضیح خود چیست؟ وقتی ما خواستار توضیح کائنات می‌شویم آیا چه چیزی را درباره کائنات می‌خواهیم بدانیم؟

معمولاً هنگامی می‌گوییم که امر بخصوصی برای ما توضیح داده شده است که علت آن برما کشف شده باشد، و اگر نتوانیم این علت را معین کنیم می‌گوییم که آن امر بی‌توضیح مانده است. پاهای من سرد است چون در جریان هوا قرار گرفته است. ولی کائنات را به این شیوه نمی‌توان توضیح داد. اگر چنین فرض شود که کائنات علتی دارد، آن علت یا خود معلول علت پیشینی است و یا نیست. یا زنجیره علتها تا بی‌نهایت واپس می‌رود و یا درجایی می‌توان علت‌العلل یا «علت نخستینی» را یافت که معلول هیچ علت پیشینی نباشد. اگر این زنجیره، پایان ناپذیر باشد، یافتن توضیح غائی و نهایی ناممکن است. و اگر علت نخستینی در کار است این علت نخستین خود امری توضیح - ناپذیر است. اگر منظور ما از توضیح، کشف علت یک چیز است، در آن حال، علت نخستین بنابر فرض توضیح نشده و توضیح ناپذیر است. توضیح کائنات به یاری چیزی که خود رازی غائی است بیگمان هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد.

ستیس: فلسفه هگل، کتابهای جیبی، ۱۳۴۸، ص ۶۸